بررسی

سه سال آخر زندگی مارکس

مارکس بعد از بحران سال ۲۰۰۸ دوباره به صحنه بازگشت. با سقوط دیوار برلین پیش‌بینی می‌شد که دیگر او به بوته فراموشی سپرده می‌شود اما بیدهیش در تحلیل بحران حاضر به کار آمد و باز هم جنبش‌های واکاوی و شرح و مباحثه قرار گرفت. ویژه‌نامه‌ها و مجلات معتبر غربی که مخاطبان قابل‌توجهی هم داشتند، مارکس را نظریه‌پردازی توصیف کردند که کاملا مناسب روز و آینده‌نگر است. بسیاری پرسش‌هایی جدید پیرامون او مطرح کردند و اکنون او تقریبا در همه جا مضمون درس‌های دانشگاهی و کنفرانس‌های بین‌المللی است. بار دیگر نوشته‌های او یا ویراست‌ها و چاپ‌های جدید در کتاب‌فروشی‌ها و کتابخانه‌ها حاضر شد و بررسی آثارش دوباره کلید خورد. در این سال‌ها در زبان انگلیسی هم شرح‌هایی جدید درباره زندگی و آرای مارکس ترجمه و منتشر شده‌اند. «مارکس در واپسین سال‌ها» اثر مارچلو موستو، یکی از جدیدترین کتاب‌ها در این زمینه است. موستو استاد نظریه سیاسی دانشگاه یورک در تورنتو کانادا است. تمرکز موستو در آثارش عمدتا بر اندیشه مارکس و مارکسیسم است. او از پیش‌تر کتاب «گوندرینه کارل مارکس: بنیادهای نقد اقتصاد سیاسی در ۱۵۰ سال بعد» با ترجمه حسن مرتضوی به فارسی منتشر شده بود. «مارکس در واپسین سال‌ها» مروری است بر سه سال آخر زندگی کارل مارکس. کتاب حاصل با ترجمه مصدق صابری و به همت نشر چشمه به فارسی ترجمه و منتشر شده است.

موستو با بررسی نوشته‌های سال‌های پایانی مارکس نشان می‌دهد برخلاف برخی افسانه‌ها او به هیچ‌وجه تنجکاوی فکری‌اش را کنار نگذاشته بود و نه‌تنها به پژوهش خود ادامه داد بلکه آن را به رشته‌های دیگری نیز گسترش داد. او در سال‌های ۱۸۸۱ و ۱۸۸۲ به مطالعات عمیقی درباره بافته‌های تازه در انسان‌شناسی، شکل‌های اشتراکی مالکیت در جوامع پیشامدرنه‌داری، تحولات روسیه در پی امحای سرف‌داری و رایش دولت می‌پردازد. در مواقع زمانی مارکس کسه بیانگر حمایت قاطع او از مبارزات و جنبش‌های رهایی‌بخش ایرلند و مخالفت صریح با ستم استعماری در هندوستان، مصر و الجزایر بود، می‌توان دریافت او مانند تمام طول عمرش در حال پیگیری رویدادهای مهم سیاست بین‌المللی و حمایت از جنبش‌ها و مبارزات رهایی‌بخش بود. مارکس همواره با نگاهی انتقادی تمامی رخدادهای سیاسی و اقتصادی اصلی زمانه خود را دنبال می‌کرد و می‌کوشید سناریوهای جدیدی را پیش‌بینی کند که این رخدادها ممکن بود برای راهی بلیغ کارگر ایجاد کنند. موستو به دهن دانشمندانی مارکس اشاره می‌کند که تنجکاوی سیری‌ناپذیری راهنمای آن بود و وادارش می‌کرد دانش خود را به‌روز کند و در جریان تازه‌ترین تحولات علمی باشد. در نظر موستو به این دلیل بود که مارکس در سال‌های پایانی عمرش دده‌ها دفتر را با یادداشت و گزیده‌هایی پر کرد از بی‌شمار کتاب درباره ریاضیات، فیزیولوژی، زمین‌شناسی، معدن‌شناسی، کشاورزی، شیمی و فیزیک. علاوه بر مقالات مجلات، اسناد پارلمانی، مطالب آماری و گزارش‌ها و نشریات دولتی که زیورو می‌کرد. باز بر روایت موستو، مارکس کمان می‌کرد بررسی تعارضات سیاسی جدید، دورنماهای و مناطق جغرافیایی جدید برای نقد مدام‌وش از نظام سرمایه‌داری ضروری است. این بررسی‌ها او را قادر می‌ساخت ویژگی کشورهای مختلف را در نظر بگیرد و امکان رویکردی به سوسیالیسم را بسنجد که متفاوت بود با آنچه پیش‌تر مطرح کرده بود.

موستو لایسم سال‌های زندگی مارکس را خودمانی‌تر دوران او می‌داند. به روایت موستو، مارکس شکننده‌ی زندگی‌اش را در این سال‌ها پنهان نمی‌کرد. موستو او وضعیت سه جنبه‌ی مارکس در سال ۱۸۸۱ می‌کوید که نشانه‌هایی بود از دهه‌ها کار سخت روزانه که صرف خواندن و نوشتن شده بود: «زخم‌های دمل هولناکی بر کمر و دیگر نقاط بدنش بود که در خلال سال‌های کار روی سرمایه نمایان شده بود. روحش فرسوده از زخم‌هایی بود حاصل زندگی‌ای سرشار از محنت و دشواری. زخم‌هایی که کاهویی‌اه با خشونت‌های تسکین می‌یافت ناشی از ضربتی که به کله‌کنده‌های طبقه حاکم و رفقای سیاسی ارده‌کاو خورد. مارکس، زمستان‌ها اغلب خسته و ناتوان بود؛ چراکه سالخوردگی از انرژی همیشگی‌اش کاسته بود و همسرش دلایل مشابهی داشت تا روزبه‌روز شریک نگران سلامتی‌اش باشد». او در این سال‌ها افسوس می‌خورد که زنده خواهد ماند تا مبارزات پرشور جنبش بین‌المللی کارگران را تجربه کند: «بی‌اش این است که بیرون بیفتی به جیدن فقط می‌توان پیش‌بینی کرد». موستو روایتی از دو هفته نخست سال ۱۸۸۲ ارائه می‌دهد که مارکس و دختر، مارکس «برای لیکه مارکس مشکل خاصی پیادهروی کند و کمتر به شیطنت‌های آب‌وهوا متکی باشد، می‌بایست در مواقع زمانی مناسب شفس می‌گذاشت. حتی در این شرایط دشوار، مارکس هرگز طبع کنایی‌اش را از دست نداد و به لارا نوشت: شور و حرارت وظایفم‌ان را بیشتر در آلمان برای اعلام حرب من با او هرگز نزدیکی ناگزیر آن، به‌شدت حرانم را جبا می‌آورد». او که مرگ بسیار بد مارکس در این سال‌ها هم اشاره می‌کند که بروشیت مارکس مزمن شده بود و دکتر به او توصیه کرده بود برای درمان کامل به محیطی گرم نیاز دارد. رفتن به بساری کشورها برای مارکس که می‌تابعیت بود و نمی‌توانست پاسپورت داشته باشد، دشوار بود. ولی او همچنان کار مارکس بود و با همان شوروحال همیشگی برای رهایی طبقه کار تلاش می‌کرد و به مبارزه ادامه می‌داد. از شک طفره نمی‌رفت بلکه بی‌پروا به آن رویاروی می‌شد. به‌جای پناه‌بردن به قطعیت نظرات خود و استقبال از ستایش نخستین «مارکسیست‌ها» از او، پیش‌بردن سریع پژوهش را برگزید. موستو مارکس را یکی از آن تاز بسیار نادر و از بیخ‌بن شورشی می‌داند که سراسر متفاوت است با تصویری از او که با یقینی جزمی به آینده اشاره می‌کند. در نظر موستو، او نسلی جدید از پژوهشگران و فعالان سیاسی را فراهم خواهد آن که مبارزه‌ای از سر گرفته‌اند و به آن ادامه می‌دهند. آنان که امروز نوشته‌های مارکس را بررسی می‌کنند با پر ساختن این باره آن رجوع می‌کنند، نمی‌توانند مجذوب ظرفیت واکاوی‌های اجتماعی-اقتصادی او برای تبیین جهان نشوند. «بیامی پوسته از تمام آثار مارکس برآکنده می‌شود: بررایسی مبارزه برای پایان‌دادن به شیوه تولید بورژوایی و نیل به رهایی کارگران جهان از سلطه سرمایه اجرای اجتناب‌ناپذیر است».

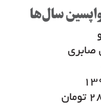

مارکس در واپسین سال‌ها
مارچلو موستو
ترجمه: مهدی صابری
ناشر: چشمه
چاپ اول: ۱۳۹۸
قیمت: ۲۸۰۰۰ تومان

پرولتاریای کوچ‌گر

اسلاوی ژیژک . ترجمه: امیررضا گلابی

گروه اندیشه: طبق آخرین داده‌های جمعیتی سازمان ملل، ۲۴۴ میلیون نفر از جمعیت جهان تا سال ۲۰۱۵ بیرون از جایی زندگی کرده و می‌کنند که در آن متولد شده‌اند. کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل در آخرین گزارش خود حدود ۶۰ میلیون نفر از این مهاجران را آواره می‌داند و این رقم روزبه‌روز در حال افزایش است. تخمین می‌زنند شمار آنان در سال ۲۰۵۰ به ۲۰۰ میلیون نفر برسد: از آوارگان جنگی و سیاسی تا معیشتی و زیست‌محیطی. حتی گفته می‌شود امروز بیش از یک میلیارد مهاجر در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی وجود دارد و این تعداد ظرف ۲۰ سال آینده به دلیل تغییرات اقلیمی دوبرابر می‌شود. البته مهاجران در تاریخ تمدن سابقه‌ای طولانی دارند اما تفاوت امروز با گذشته این است که همیشه «کمتر از هیچ»های جامعه علاوه بر توده‌ها، طبقات و اجتماعات سرکردان، روشنفکر ارگانیک سرکردان هم هستند و در فرایند مهاجرت آنها شاهد حضور حیوانات، همان «روح» در ترجمه انگلیسی سال ۱۹۳۶)، «نظر چاتانف»، در سفری حزبی به زاداهکان در ترکستان بازمی‌گردد تا قوم کوچ‌گر گمشده دزان را که نسبش به آنها می‌رسد، پیدا کند و میان آنها نظامی سوسیالیستی برقرار کند. دزان بعد از دو سفری نوشته شد که پلاتونوف به عنوان عضو هیئت نویسندگان به ترکمنستان رفته بود. این سفرها در خلال دوره‌ای بود که جنگ داخلی در ترکستان تازه تمام شده بود و کارزار علیه شکل‌های زندگی کوچ‌نشینی با گرفته بود. وظیفه این هیئت نوشتن روایتی ارتدوکس به سبک رئالیسم سوسیالیستی درباره فرایند موفقیت‌آمیز «متمدن»کردن جوامع محلی بود. به نظر می‌رسد مسئله مرکزی داستان دزان پلاتونوف با همین دستورالعمل همخوان است و راوی داستان در کسوت «سوای سرخی» است که اهالی کوچ‌گر صحرای آسیا را به سوی سرزمین سوسیالیسم رهبری می‌کند[1]. اما وقتی چاتانف بعد از پایان‌یافتن مأموریتش به مسکو بازمی‌گردد، در خصوص آینده کمونیسم در صحرا تردیدهایی به دلش راه یافته است. موفق‌ترین اثر پلاتونوف «کودال پی»[2] (۱۹۳۰) نیز در بطن اولین برنامه پنج‌ساله [شوروی] نوشته شد. داستان از خلال یک مسئله حلبات بین قهرمان اثر ووژچف و اهالی یک شهرستان پیش می‌رود. کسانی که همه‌شان درگیر ساخت‌وساز خانه‌ای عظیم برای کارگران هستند. در حالی که ووژچف نمایندگان گروه‌های طبقاتی مختلف را در قالب نوعی پرسشگری سقراطی در جست‌وجوی حقیقت به چالش می‌کشد، پروژه رفته‌رفته محتاج برنامه‌ریزی بزرگ‌وقوقی می‌شود و نهایتا هم بدون هیچ نتیجه‌ای به پایان می‌رسد.

مع‌الوصف، در این داستان فرسنگ‌ها فاصله داریم از آن نقد لیبرال- محافظه‌کار دیرآشنا که انقلاب را اقدامی خشونت‌بار برای تحمیل الگوهای بیگانه با زندگی واقعی می‌داند. اولا پلاتونف امید ندارد که از موضع یک مبارز متعهد به کمونیسم بتوان مشکلات را حل کرد (خودش در دهه ۱۹۲۰ در سطح تکنیکی و کاملا عملی و همچنین در برنامه‌ریزی و سازمانده‌ی پروژه‌های آب‌رسانی و مانند آن، مجدانه به پروژه‌های کوچ‌گر در تماس بود). ثانیا، تصویری که پلاتونف به دست می‌دهد، شباهتی ندارد به نقد ادمونه برک بر انقلاب فرانسه که تنش بین بافت سنتی زندگی اجتماعی و تلاش رادیکال و انقلابی برای تغییر آن را به تصویر می‌کشد. کانون توجه او اشکال سنتی زندگی نیست. بلکه کوچ‌کران محرومی است که زندگی‌شان به نحوی بازگشت‌ناپذیر در فرایند مدرنیزاسیون ویران شده است. الفضه، شکاف رادیکالی که پلاتونف تصویر می‌کند، نه شکافی بین جماعت پرولتاریای «خوجوش» و نیروهای سازماندهی‌شده کمونیست، بلکه بین دو وجه از خود جماعت پرولتاریاست: بین دو «هیچ»: جماعتی که یکی «هیچ» پرولتاریای مشترک از کارگران مدرنی که سرمایه‌داری تولید کرده و یکی هم آن «کمتر از هیچ»هایی که در نظام موجود افراد نشده‌اند، حتی در مقام نفی درون‌ماندگار آن. این نکته در گفت‌وگوی کوتاهی در رمان «چوکوور» کاملا روشن است: چیورنی از بیوگفی می‌پرسد: «این‌ها کی‌اند که با خودت آورده‌ای؟» [...] بیوگفی پاسخ می‌دهد: «پرولتاریا و دیگران». چیورنی با نگرانی می‌پرسد «دیگران یعنی کی؟ یک‌عده خوک‌های وامانده؟» [...] «دیگران یعنی دیگران. یعنی هیچ‌کس. حتی از هیچ‌ها هم بدترند».

این هم فقرات دیگری است که همین «کمتر از هیچ»های جامعه اجتماعی‌اند:/ «در تبریقه، دیگری اشاره دارد به کسی که به موجب چگاله حاشیه‌ای و بی‌شکل خود به حساب نمی‌آید. اما البته کسی که بخشی از کثرتی غیرقابل شمارش و به‌حساب‌نیامدنی است - بخشی از مردم کوچ‌گر و پراکنده، نوعی ناهنجاری در بشریت، که زندگی و مرگ نمادین و واقعی کپر افتاده».

همان‌گونه که جمله آخر وضوح می‌کوید، باید از ارتقای پروژه‌ی به جایگاه اصلی نیروی مولد مطلقا پرهیز کرد. دزان‌گوسان نیز پوچ نمایندگان دیگر است. پوچی را نباید با انبوهه دلوزی یکی گرفت: اگر «مردکان زنده»های جستکه در دام انفعالی غیرمولد گیر افتاده‌اند و اساسا از خود خواست فعال‌بودن محروم شده‌اند. به همین دلیل است که باید این «هیچ»ها را به جان بخریم و ترجمه‌ای دیگر برای پوچی پیشنهاد کنیم: «همسایه» یا همه آن یاری که در کشاف مقدس دارد. اینها همان «دیگرانند» و دقیقا به همین خاطر همیشه به ما بسیار نزدیک هستند. هر چقدر هم که از ما دور باشند. چیزی که باعث نزدیکی بیش از حد آنها به ما می‌شود این است که ما فاقد فاصله مناسب با آنها هستیم چون آنها واجد هویت مشخص و جایگاهی معلوم در جامعه نیستند. این شعار مسیحی را «همسایه‌ات را همانگونه دوست بدار که خودت را دوست می‌داری» در اینجا معنای کامل خود را پیدا می‌کند: عشق اجتماعی واقعی یعنی عشق‌ورزیدن به همین کمتر از هیچ‌های به‌حساب‌نیامدنی. ولی این دوست‌داشتن می‌تواند شکل متفاوتی به خود بگیرد: با اینکه پلوشوکف قطعا این کمتر از هیچ‌ها را دوست داشتند، می‌خواستند به آنها کمک کنند و رستگارشان گردانند. در دوست‌داشتن ایشان از الگویی تبعیت می‌کردند که لکان به آن می‌گوید «گفتار دانشگاهی»:

تا کسانی که مارکس در قرن نوزدهم پرولترهای «دیرآمده» نامید (کسانی که از نواحی روستایی به شهرها مهاجرت می‌کردند و هنوز در منطق دستمزدها ادغام نشده بودند و به نظر او بنا بود «هسته سخت» شورش‌های کارگران در شهرهای بزرگ باشند) و مهاجران و پناهجویان امروزی (کسانی که در اروپا، استرالیا و آمریکای شمالی؛ چه با اوراق و چه بی‌اوراق هویت، کل اقتصاد و زندگی اجتماعی را سیرا نگه می‌دارند و اغراق نیست اگر گفته شود این کشورها بدون مهاجران متلاشی می‌شوند)، همه این موارد نشان می‌دهد نقش گسترش تمدن و حیات امروز اقتصادی و جهانی سازمانِ جامعه‌ایی مدام مهاجران را تکنیکی هایی مختلف بوده است. همین که کارگران مهاجر بود و هستند و تابع لیبر مهاجران بی‌اوراق هویت.

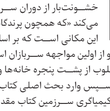

با توجه به بحران پناه‌جویی که مشخصا از تابستان سال ۲۰۱۵ برخی از جریان‌های فکری، خصوصا جریان‌های چپ‌گرا، جدی‌تر بر پیش مطرح شد. متفکران و نظریه‌پردازان بسیاری در این بحث مداخله کرده‌اند. آن بدیو از جمله فیلسوفانی است که توجه ویژه‌ای به این مسئله دارد (روزنامه شرق، صفحه اندیشه، شماره ۳۴۲۱). بدیو تاکید دارد پرولترها همیشه بیش و پیش از هر چیز «مهاجر» بوده‌اند و تاکیدبر دارد حمایت سفت‌وسخت از مهاجران بی‌اوراق امروزه عاملی اصلی و اساسی در سازماندهی گسترده کل پرولتاریای «کوچ‌کر» محسوب می‌شود. بدیو با اولتیزر از امروز یک پرولتاریای عظیم کوچ‌کر می‌داند که در مقام همراه سازمان‌ها و سرمایه‌داری امپریالیستی آن را به وجود آورده است. ازاین‌رو، تاکید دارد که باید مناسبات طبقاتی را در سطحی جهانی مطرح کنیم و این پرولتاریا باید متحد با اقلیتی از طبقه متوسط جهانی سازماندهی شود. عمدتا با روشنفکران و جوانان. البته بدیو این شعار را که «همه ما مهاجریم» شعاری دوسانه ولی غلط می‌داند. از آنجا که پرولتاریای کوچ‌کری که از آفریقا، آسیا و خاورمیانه به اروپا و آمریکای شمالی می‌رسند در حال رشد و توسعه است، او مسئله حساسی را اکنون موضوع جنبش‌های کلان جمعیتی می‌داند. بدیو آنها را همان پرولتاریایی می‌داند که باید از نو بیوندهای سیاسی را با آنها برقرار کرد. اسلاوی ژیژک از دیگر فیلسوفانی است که به این مسئله می‌پردازد. البته از منظری دیگر. ژیژک بر این باور است که آنها به معنی مارکسی کلمه پرولتاریا نیستند. چون وقتی با به کشورهای پیشرفته می‌گذارند، وضع آرمانی اکثرشان این است که دقیقا به همان پرولتاریای عادی و تحت استثمار تبدیل شوند. ژیژک از «پرولتاریای کمتر از هیچ» می‌گوید و تاکید دارد تنش را نباید فقط بین فرودستان محافظه‌کار و شورشی بیوم و مهاجران جست، بلکه در نظرش تفاوت بین کل «شیوه زندگی» اُفتد زیاد است که نمی‌توان خیلی راحت به همبستگی استمارشدگان چشم امید داشت. شاید تضاد بین پرولتاریا و «دیگران» کمتر از پرولتاریا به یک معنا رفع‌نشدنی‌تر از تضاد طبقاتی درون همان گروه قومی باشد. دقیقا در همین نقطه که «ادغام» (دیگران در پرولتاریای «خودمان») به نظر بدیهی‌ترین امر می‌رسد و همبستگی همه سرکوب‌شدگان در قالب یک کل امکان‌پذیر به نظر می‌رسد، همه این دستاوردها از کف می‌رود. به عبارت دیگر، دیگرانی را که همسان «پرولتاریای کمتر از هیچ» باشند، نمی‌توان ادغام و جذب کرد و تحت یک کلیت گنجاند. آن‌هم نه به خاطر اینکه زیست‌جهان‌شان خیلی با زیست‌جهان ما تفاوت دارد و ناتمجانس است، بلکه دقیقا به‌این‌دلیل که آنها در زیست‌جهان ما حضوری مطلقا درون‌ماندگار دارند و نتیجه تنش‌های درونی آن هستند.

بنابراین در یک سطح انتزاعی، پلاتونف مسئله جذب و ادغام (دیگران در پرولتاریا) را مطرح می‌کند و امروزه هم ما با همین مسئله مواجهیم. آن‌هم نه‌فقط درباره پناه‌جویان و مهاجران (آیا آنها می‌توانند در نظام سرمایه‌داری جهانی ادغام شوند؟) بلکه در سطحی بسیار صریح‌تر: یعنی آنچه بالیبار «ادغام» می‌نامد و قرن مورد اشاره بالیبار را نمی‌توان به موردی خاص از فرایند ادغام کلی سرمایه‌دارانه تقلیل داد؛ دادن زندگی‌های فردی همیشه در حکم مصداق‌هایی جزئی می‌ماند که به موجب ماهیت خودِ راه‌های شان (نیروی کاری که خودش به سرمایه تبدیل می‌شود) تولید ارزش افزوده را مضاعف می‌کند.

در نقد مارکس بر اقتصاد سیاسی دو مورد اصلی برای فرایند شکل‌گیری کلیت به کلیت وجود دارد: پول و نیروی کار. عرصه کالاها را تنها به مبادلی یک کالای خنثی می‌توان تمامیت بخشید. کالایی که در نقش معیاری کلی برای ارزیابی ارزش همه کالاهای دیگر ظاهر شود ولی به همین اعتبار خودش از هر گونه ارزش مصرفی مستقل می‌ماند (پول)، عرصه کالاها هم فقط وقتی می‌تواند تمامیت یابد که افراد تولیدکننده نه فقط محصولات‌شان را در بازار به فروش برسانند، بلکه خود نیروی کار هم به عنوان یک کالا در بازار به فروش برسد (نیروی کار در مقام کالایی که ارزش مصرفی بازدهی‌اش از ارزش مبادله‌ای‌اش بیشتر است). تولیدکردن عرصه‌هایی هستند برای سرمایه‌داری که می‌توانند به تولید ارزش افزوده مداوم منجر شود. خدمات سلامت فقط از طبقاتی از طبقاتی بازدهی‌کارگران در خدمات منافع سلامت نیست؛ بلکه خودش عرصه سرمایه‌پرتوانی برای سرمایه‌گذاری است. آن هم نه فقط برای سرمایه (خدمات سلامت به تنهایی قدرتمندترین شاخه اقتصاد ایالات متحده است، بسیار قدرتمندتر از صنایع دفاع) بلکه برای خود کارگرانی که پرداخت بیمه سلامت به نظرشان نوعی سرمایه‌گذاری برای آینده‌شان است. عین همین قضیه درباره آموزش هم صادق است: علاوه بر اینکه شما را برای کار مولد آماده می‌کند، خودش عرصه‌ای است برای سرمایه‌گذاری سودآور نهادها و افرادی که برای آینده‌شان سرمایه‌گذاری می‌کنند. به این ترتیب، کنار کالایی‌شدن نه فقط فراگیر شده، بلکه در دوری هم گرفتار شده که مدام به خودش ارجاع می‌دهد: نیروی کار به عنوان تنها «منبع ثروت (سرمایه‌داری)» و منشأ ارزش افزوده خودش تبدیل می‌شود به بخشی از حوزه سرمایه‌گذاری سرمایه‌دارانه. بهترین نمونه آن دور را می‌توان در ایده کارگر در کسوت «کارآفرین خود» دید. یعنی سرمایه‌داری که خودش آزادانه تصمیم می‌گیرد منابع مازاد (اندک) خود (یا مازیعی که با عقلانیت از طریق وام به دست آورد) را کجا سرمایه‌گذاری کند: در آموزش، بهداشت و سلامت، املاک و مسکن و غیره.

آیا این فرایند حدی هم دارد؟ وقتی بالیبار در آخرین پاراگراف مقاله‌اش به این پرسش می‌رسد، به نحوی عجیب به لکان ارجاع می‌دهد، به منطق نه-همه. لکان (از «فرمول‌های جنسی‌یابی»):

«این همان چیزی است که من به آن می‌گویم ادغام نام زنه (قیاس از ادغام «صوری» و «واقعی») چون همه‌چیز را دربر می‌کید (و هیچ جایی برای زندگی «طبیعی» باقی نمی‌گذارد). با هر چیزی که بیرون باقی می‌ماند باید به نظر نوعی پسماند بیاید و عرصه‌ای برای اینکه بعدا ادغام شود. اما آیا قضیه باید این‌گونه باشد؟ البته کل مسئله همین است. مسئله‌ای همان‌قدر اخلاقی که سیاسی: آیا برای کالایی‌شدن حدی وجود دارد؟ آیا در این کار موانع درونی و بیرونی وجود دارد؟ یک لکانی ممکن است بکوید: هرگونه تمامیت‌ساختن از این قبیل عنصری از ناممکن‌بودن در خود دارد که به عرصه امر «واقعی» تعلق دارد؛ نوعی «نه‌همه». اگر قضیه این بود، عناصر ناهمگون، پسماندهای ادغام کامل، می‌توانستند به اشکال بسیار مختلفی ظهور پیدا کنند، برخی ظاهرا دردگرایانه مثل مقاومت‌های آنارشیستی و برخی در قالب آسیب‌ها، برخی هم جمعی و حتی عمومی. یا ممکن است در قالب مشکلاتی ظاهر شود که در اجرای برنامه تولیسال بروز پیدا می‌کند، مثل مشکلات نابودکردن نظام سلامت آن هم بعد از اینکه به صورت قانونی درآمده باشد».

حرفی که بالیبار می‌زند از نظر یک لکانی بسیار غریب است: بالیبار دو طرف فرمول‌های جنسی‌یابی لکان را با هم می‌آمیزد (یا به بیان بهتر با هم خلط می‌کند) و به این ترتیب استثنا را به صورت نه-همه می‌خواند: تمامیت ادغام یعنی «نه-همه» چون استثنایی است که در مقابل جذب‌شدن در سرمایه مقاومت می‌کند. اما لکان دقیقا نه-همه را در مقابل استثنا، قرار می‌دهد: هر کلیتی مبتنی است بر یک استثنا و آنجا که استثنایی در کار نباشد، مجموعه عبارت است از نه-همه و چنین مجموعه‌ای نمی‌تواند به یک تمامیت کامل بدل شود. این تقابل را باید در موضوع ادغام هم به کار بست: باید از جست‌وجوی استثنا- یعنی جست‌وجوی کسانی که در برابر ادغام (در امر کلی) مقاومت می‌کنند و به همین اعتبار به «مقر مقاومت» بدل می‌شوند - عبور کرد و رفت به سراغ تابیع ادغام بدون استثنا و امیدبخش به «نه-همه»ی کلیت‌یافته. البته این وضعیت، فرایند ادغام‌شدن زندگی‌های فردی مورد اشاره بالیبار را نمی‌تواند به موردی خاص از فرایند ادغام کلی سرمایه‌دارانه تقلیل داد؛ زندگی‌های فردی همیشه در حکم مصداق‌هایی جزئی می‌مانند که به موجب ماهیت خودِ راه‌های شان (نیروی کاری که خودش به سرمایه تبدیل می‌شود) توفیق ارزش افزوده را مضاعف می‌کند.

در نقد مارکس بر اقتصاد سیاسی دو مورد اصلی برای فرایند شکل‌گیری کلیت به کلیت وجود دارد: پول و نیروی کار. عرصه کالاها را تنها به مبادلی یک کالای خنثی می‌توان تمامیت بخشید. کالایی که در نقش معیاری کلی برای ارزیابی ارزش همه کالاهای دیگر ظاهر شود ولی به همین اعتبار خودش از هر گونه ارزش مصرفی مستقل می‌ماند (پول)، عرصه کالاها هم فقط وقتی می‌تواند تمامیت یابد که افراد تولیدکننده نه فقط محصولات‌شان را در بازار به فروش برسانند، بلکه خود نیروی کار هم به عنوان یک کالا در بازار به فروش برسد (نیروی کار در مقام کالایی که ارزش مصرفی بازدهی‌اش از ارزش مبادله‌ای‌اش بیشتر است). تولیدکردن عرصه‌هایی هستند برای سرمایه‌گذاری که ارزش مصرفی می‌تواند به تولید ارزش افزوده مداوم منجر شود. خدمات سلامت فقط از طبقاتی از طبقاتی بازدهی‌کارگران در خدمات منافع سلامت نیست؛ بلکه خودش عرصه سرمایه‌پرتوانی برای سرمایه‌گذاری است. آن هم نه فقط برای سرمایه (خدمات سلامت به تنهایی قدرتمندترین شاخه اقتصاد ایالات متحده است، بسیار قدرتمندتر از صنایع دفاع) بلکه برای خود کارگرانی که پرداخت بیمه سلامت به نظرشان نوعی سرمایه‌گذاری برای آینده‌شان است. عین همین قضیه درباره آموزش هم صادق است: علاوه بر اینکه شما را برای کار مولد آماده می‌کند، خودش عرصه‌ای است برای سرمایه‌گذاری سودآور نهادها و افرادی که برای آینده‌شان سرمایه‌گذاری می‌کنند. به این ترتیب، کنار کالایی‌شدن نه فقط فراگیر شده، بلکه در دوری هم گرفتار شده که مدام به خودش ارجاع می‌دهد: نیروی کار به عنوان تنها «منبع ثروت (سرمایه‌داری)» و منشأ ارزش افزوده خودش تبدیل می‌شود به بخشی از حوزه سرمایه‌گذاری سرمایه‌دارانه. بهترین نمونه آن دور را می‌توان در ایده کارگر در کسوت «کارآفرین خود» دید. یعنی سرمایه‌داری که خودش آزادانه تصمیم می‌گیرد منابع مازاد (اندک) خود (یا مازیعی که با عقلانیت از طریق وام به دست آورد) را کجا سرمایه‌گذاری کند: در آموزش، بهداشت و سلامت، املاک و مسکن و غیره.

بررسی

کدام گرامشی؟

امروز گرامشی از پراحترام‌ترین متفکران مارکسیست در فضای آکادمیک است. خوانش فرهنگی و غیرسیاسی از گرامشی و تبدیل او از چهره‌ای انقلابی به چهره‌ای اصلاح‌طلب نتیجه «چرخش‌های فرهنگی» از دهه ۱۹۷۰ به این سو است. کتاب «گرامشی: مبرای انقلابی» (جستارهایی در شناخت نظریه و عمل سیاسی) که به تازگی در نشر زرف منتشر شد، مجموعه‌ای است از گفتارهایی که نظریه انقلابی گرامشی را به آزمون می‌گذارد. این مقالات در هفتادمین سالگرد گرامشی در سال ۲۰۰۷ در نشریه «سوسیالیسم بین‌الملل» به قصد برجسته‌کردن سویه‌های انقلابی مارکسیسم گرامشی و رویکرد حزبی او منتشر شدند. در مقدمه این مجلد آمده است: «شمار انکشت‌شماری از انقلابیون چون گرامشی، با تصویری که لنین از انقلابی‌گری ترسیم کرده تناسب کامل دارند. پس از مرگ گرامشی در ۲۲ آوریل ۱۹۳۷، آنهایی که در قطب مخالف جمعی و حتی عمومی، با ممکن است در قالب مشکلاتی ظاهر شود که در اجرای برنامه تولیسال بروز پیدا می‌کند، مثل مشکلات نابودکردن نظام سلامت آن هم بعد از اینکه به صورت قانونی درآمده باشد».

حرفی که بالیبار می‌زند از نظر یک لکانی بسیار غریب است: بالیبار دو طرف فرمول‌های جنسی‌یابی لکان را با هم می‌آمیزد (یا به بیان بهتر با هم خلط می‌کند) و به این ترتیب استثنا را به صورت نه-همه می‌خواند: تمامیت ادغام یعنی «نه-همه» چون استثنایی است که در مقابل جذب‌شدن در سرمایه مقاومت می‌کند. اما لکان دقیقا نه-همه را در مقابل استثنا، قرار می‌دهد: هر کلیتی مبتنی است بر یک استثنا و آنجا که استثنایی در کار نباشد، مجموعه عبارت است از نه-همه و چنین مجموعه‌ای نمی‌تواند به یک تمامیت کامل بدل شود. این تقابل را باید در موضوع ادغام هم به کار بست: باید از جست‌وجوی استثنا- یعنی جست‌وجوی کسانی که در برابر ادغام (در امر کلی) مقاومت می‌کنند و به همین اعتبار به «مقر مقاومت» بدل می‌شوند - عبور کرد و رفت به سراغ تابیع ادغام بدون استثنا و امیدبخش به «نه-همه»ی کلیت‌یافته. البته این وضعیت، فرایند ادغام‌شدن زندگی‌های فردی مورد اشاره بالیبار را نمی‌تواند به موردی خاص از فرایند ادغام کلی سرمایه‌دارانه تقلیل داد؛ زندگی‌های فردی همیشه در حکم مصداق‌هایی جزئی می‌مانند که به موجب ماهیت خودِ راه‌های شان (نیروی کاری که خودش به سرمایه تبدیل می‌شود) توفیق ارزش افزوده را مضاعف می‌کند.

در نقد مارکس بر اقتصاد سیاسی دو مورد اصلی برای فرایند شکل‌گیری کلیت به کلیت وجود دارد: پول و نیروی کار. عرصه کالاها را تنها به مبادلی یک کالای خنثی می‌توان تمامیت بخشید. کالایی که در نقش معیاری کلی برای ارزیابی ارزش همه کالاهای دیگر ظاهر شود ولی به همین اعتبار خودش از هر گونه ارزش مصرفی مستقل می‌ماند (پول)، عرصه کالاها هم فقط وقتی می‌تواند تمامیت یابد که افراد تولیدکننده نه فقط محصولات‌شان را در بازار به فروش برسانند، بلکه خود نیروی کار هم به عنوان یک کالا در بازار به فروش برسد (نیروی کار در مقام کالایی که ارزش مصرفی بازدهی‌اش از ارزش مبادله‌ای‌اش بیشتر است). تولیدکردن عرصه‌هایی هستند برای سرمایه‌گذاری که ارزش مصرفی می‌تواند به تولید ارزش افزوده مداوم منجر شود. خدمات سلامت فقط از طبقاتی از طبقاتی بازدهی‌کارگران در خدمات منافع سلامت نیست؛ بلکه خودش عرصه سرمایه‌پرتوانی برای سرمایه‌گذاری است. آن هم نه فقط برای سرمایه (خدمات سلامت به تنهایی قدرتمندترین شاخه اقتصاد ایالات متحده است، بسیار قدرتمندتر از صنایع دفاع) بلکه برای خود کارگرانی که پرداخت بیمه سلامت به نظرشان نوعی سرمایه‌گذاری برای آینده‌شان است. عین همین قضیه درباره آموزش هم صادق است: علاوه بر اینکه شما را برای کار مولد آماده می‌کند، خودش عرصه‌ای است برای سرمایه‌گذاری سودآور نهادها و افرادی که برای آینده‌شان سرمایه‌گذاری می‌کنند. به این ترتیب، کنار کالایی‌شدن نه فقط فراگیر شده، بلکه در دوری هم گرفتار شده که مدام به خودش ارجاع می‌دهد: نیروی کار به عنوان تنها «منبع ثروت (سرمایه‌داری)» و منشأ ارزش افزوده خودش تبدیل می‌شود به بخشی از حوزه سرمایه‌گذاری سرمایه‌دارانه. بهترین نمونه آن دور را می‌توان در ایده کارگر در کسوت «کارآفرین خود» دید. یعنی سرمایه‌داری که خودش آزادانه تصمیم می‌گیرد منابع مازاد (اندک) خود (یا مازیعی که با عقلانیت از طریق وام به دست آورد) را کجا سرمایه‌گذاری کند: در آموزش، بهداشت و سلامت، املاک و مسکن و غیره.

بررسی

گرامشی؛ میراث انقلابی
کریس هارمن و دیگران
ترجمه: فاتح رضایی
ناشر: زرف
چاپ اول: ۱۳۹۸
قیمت: ۲۶۰۰۰ تومان

افسانه‌های صهیونیسم

شلومو سند مورخ سرشناس اسرائیلی و استاد بازنشسته دانشگاه تل‌آویو است. او بیشتر با انتشار کتاب پرفروش «اختراع قوم یهود» شناخته می‌شود که در سال ۲۰۰۸ در زبان عبری منتشر شد و همچون زلزله‌ای بنیان‌های نظری صهیونیسم را نه‌تنها در اسرائیل بلکه در جهان به لرزه درآورد. سند هر چند در این کتاب «تلاشی نظری بر